

مکاشفہ

# گفتار گناہ آلود

جان فلاول





ابه نام او و برای او ا

**Sinful Speech:** Taken from  
'A Caution to Seamen: A Dissuasive against  
Several Horrid and Detestable Sins',  
*The Works of John Flavel*, Vol. 5  
&  
'The Reasonableness of Personal Reformation',  
*The Works of John Flavel*, Vol. 6  
Copyright 2009 by John Flavel,  
Published by The Banner of Truth Trust  
3 Murrayfield Road, Edinburgh EH12 6EL, UK  
P.O. Box 621, Carlisle, PA 17033, USA  
Translated into Farsi by Revelation Ministries Inc.  
Farsi ISBN: 979-8-9888817-4-2



گفتار کناہ آلود

# مکاشفه

نشر مکاشفه

## گفتار گناه‌آلود

نویسنده: جان فلاول |

ترجمه: گروه مترجمان |

سرپرستار: نیما علیزاده |

نوبت چاپ: اول، ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵، دی ۱۴۰۴ |

شابک: ۹۷۹-۸-۹۸۸۸۸۸۱۷-۴-۲ |

همه حقوق متعلق به خدمات مکاشفه است |

نقل از کتاب با ذکر ماخذ مجاز و هر گونه بهره‌برداری دیگر

منوط به اجازه کتبی از ناشر است.



WWW.MOKASHEFEH.COM

# گفتارکناه آلود

جان فلاول

اقتباسی از «هشدار برای دریانوردان؛ پرهیز از چندین گناه مهلک و دهشتناک»،  
جلد پنجم از آثار فلاول

و

«اصلاحات شخصی معقول»، جلد ششم از آثار فلاول



## فهرست

یادداشت ناشر | ۱۳

گفتار گناه‌آلود | ۱۹

اصلاحات شخصی معقول | ۴۵



به سبب جوانی‌ات، از وسوسه‌ها و دام‌ها برحذر باش؛ و بالاتر از همه، مواظب باش که در استفاده از دارایی‌ات خویشتندار باشی و به جماعت نیکو وصل شوی، اگرچه ممکن است به تو لقب پیوریتن را بدهند و مسخره‌ات کنند، اما اهمیتی نده، بلکه شاد و خوشحال باش، زیرا کسانی که مورد تمسخر و تحقیر این دنیای بی‌خدا و عبث قرار می‌گیرند و به آنها لقب پیوریتن یا افراطی داده می‌شود، تو را در جمع خود می‌پذیرند. همچنین باید بگویم، وقتی در این نقطه از زندگی قرار دارم، همان‌طور که مرا می‌بینی، زیر آسمان؛ روحم با هیچ چیزی آرام نمی‌گیرد، به جز کسانی که به آنها لقب مذهبی می‌دهند. آنها افرادی هستند که می‌توانند در زمان مناسب روح خسته را التیام بخشند و من با تجربه این را یافته‌ام...

آخرین سخنان آسمانی پیش از رحلت باشکوه جان،  
مباشر کُنت در کِنمور



## یادداشت ناشر معرفی پیوریتن‌ها

پیوریتن‌ها، اعضای جنبش اصلاحات مذهبی، معروف به پیوریتنیزم بودند که در اواخر قرن شانزدهم، هم‌راستا با جنبش اصلاحات در کل اروپا، در کلیسای انگلستان به وجود آمدند. پیوریتن‌ها که اکثریت کالوینیست بودند، باور داشتند که کلیسای انگلستان بسیار شبیه کلیسای کاتولیک رومی است و باید از مراسم و اعمالی که ریشه در کتاب مقدس ندارند، اصلاح شود. به همین دلیل در سال ۱۶۶۲ پارلمان انگلستان حکم معروفی به نام «قانون یکپارچگی»<sup>۱</sup> را

---

۱. Act of Uniformity؛ قانونی که در سال ۱۶۶۲ توسط پارلمان انگلستان وضع شد تا فعالیت همهٔ کلیساها همان‌طور باشد که کلیسای انگلستان ترجیح می‌دهد.

برای کنترل کلیساها وضع کرد، طبق این حکم همه شبانان برای ادامه خدمت باید آن را امضا می‌کردند. بر اساس این قانون، همه کلیساها ملزم به اجرای مراسم کلیسایی خود به یک شکل و آن‌طور که کلیسای انگلستان دیکته می‌کرد بودند. حدود دو هزار پیوریتن این حکم را امضا نکردند و همین باعث شد تا از منصب کلیسایی خود اخراج شوند. این واقعه معروف به «اخراج بزرگ»<sup>۱</sup> است.

پیوریتن‌ها عالمانی بسیار جدی و مصمم بودند که باور داشتند برای اجرای این اصلاحات از طرف خدا ماموریت دارند. به قول جان میلتن، شاعر و نویسنده معروف انگلیسی: «پیوریتن‌ها اصلاح‌کننده اصلاح‌گران بودند.»

درباره پیوریتن‌ها باورهای اشتباهی وجود دارد و همواره سعی شده که از آنها تصویری تاریک، خشن و عبوس ارائه شود، اما در واقعیت پیوریتن‌ها افرادی بسیار تحصیل‌کرده، خوش‌پوش، شاد، متشخص و دانا بودند.

متأسفانه پیوریتنیزم به خاطر فشارها و جفاهای بیش از حد، خیلی دوام نداشت و دوره پیوریتن‌ها را می‌توان بین ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۰ میلادی در نظر گرفت. زندگی نامه‌ها و نوشته‌های آنها حاکی از آن است که این افراد، حقیقتاً گروهی خاص در تاریخ مسیحیت بوده‌اند. آنها به معنای واقعی، مسیحیان بالغی

۱. Great Ejection؛ حدود دو هزار پیوریتن به دلیل مخالفت و امضا نکردن «قانون یکپارچگی» از کلیسا اخراج شدند.

بودند که برخلاف مسیحیت عصر ما به دنبال شهرت، مقام، پول، موفقیت و خودمحوری نبودند. آنها به راستی ابرائسان و قهرمانان ایمان مسیحی بودند. انسان‌های بزرگی که به درستی خدای بزرگی را خدمت می‌کردند. آنها فقط شنوندگان کلام نبودند، بلکه فارغ از چالش‌ها و جفاها، عمل‌کنندگان کلام بودند. وفاداری و جدیت نسبت به کتاب مقدس، الهیات عهد، مسیح محوری، قداست و جلال خدا، از برجسته‌ترین و بنیادی‌ترین تأکیدات پیوریتن‌ها می‌باشد.

موعظت و تعالیم پیوریتن‌ها بسیار کاربردی و عمیق هستند و مسیحیان قرن بیست و یکم از این تعالیم می‌توانند بهره‌ی فراوانی ببرند. به قول سینکلر فرگوسن<sup>۱</sup>: «مطالعه آثار پیوریتن‌ها که معروف به طبیبان روح هستند؛ مانند ورود به دنیایی بسیار غنی از الهیات روحانی است، برای فکر و قلبی که همواره در پی کاوش درون خود است. پیوریتن‌ها با فیض، قلب شما را تسخیر و تبدیل می‌کنند و شما را با مشاوری‌های حکیمانه در زندگی راهنمایی می‌نمایند.»

به دلیل اهمیت و ارزش متون پیوریتن‌ها، «سازمان خدمات مسیحی مکاشفه» در راستای ترویج تعالیم صحیح و مجهز کردن کلیسای فارسی‌زبان، بر آن شد تا این سری کتابچه‌های ارزشمند از پیوریتن‌ها را ترجمه و منتشر کند.

این سری کتابچه‌ها معروف به «پیوریتن‌های جیبی»

(Pocket Puritans) هستند. این مجموعه، هرچند کوچک اما بسیار عمیق و کاربردی می‌باشد و تا امروز میلیون‌ها مسیحی را در ابعاد مختلف زندگی مسیحی‌شان کمک کرده است.

### درباره کتاب حاضر

کتاب «گفتار گناه‌آلود»<sup>۱</sup> اثر جان فلاول<sup>۲</sup> (۱۶۲۸-۱۶۹۱) است. فلاول یکی از خادمین و واعظین کلیسای مشایخی انگلستان و نویسنده‌ای برجسته در میان پیوریتین‌ها بود. او تحصیل کرده آکسفورد و از واعظینی بود که در «اخراج بزرگ» سال ۱۶۶۲ توسط پارلمان انگلستان از منصب خود خلع شد، اما همچنان در خفا به موعظه انجیل ادامه داد.

زبان انسان پتانسیل بالایی برای گناه دارد و گفتار ما به تعداد حروف الفبا امکان بیان کلماتی را دارد که ممکن است گناه‌آلود باشند. فلاول در این کتاب، درباره چند گفتار گناه‌آلود هشدار داده و نشان می‌دهد چطور گفتار ما می‌تواند نمکین و بافیض باشد. گفتار فرزندان خدا نباید عبث، توخالی و بدون حکمت باشد، بلکه باید سنجیده و بناکننده باشد.

باعث خرسندی است که در «نشر مکاشفه» می‌توانیم پیوریتین‌ها را به جامعه مسیحی فارسی‌زبان معرفی و در

1. Sinful Speech

2. John Flavel

شناخت این مقدسین و نوشته‌های آنها گامی برداریم. باشد که مطالعه این مجموعه شانزده جلدی، در کنار بقیه متون منتشرشده توسط سازمان خدمات مسیحی مکاشفه، باعث روشنگری ذهن و ضمیر مخاطبان شود تا همه خوابیدگان از خواب غفلت بیدار شده و برای جلال خدا، مانند بالغان در روح، زندگی و رفتار کنند. آمین.

نیما علیزاده

شبان و مؤسس «خدمات مسیحی مکاشفه»



## گفتار گناه‌آلود

دومین پلیدی که با آن مواجه می‌شویم، پلیدی زبان است<sup>۱</sup> که یعقوب قدیس آن را لبریز از زهر کشنده، نفرین و کفر معرفی می‌کند (یعقوب ۳: ۷-۸). چنانچه یعقوب رسول نوشته جانوران گوناگون، حتی جاندار دریایی به واسطهٔ آدمیزاد رام می‌شوند که نشانی از سلطهٔ قدیمی بر آنهاست. با این حال، به نظر می‌رسد زبان، عضوی سرکش و عصیانگر است که جز آفریدگارش، هیچ کس نمی‌تواند آن را رام کند. هیچ جانوری به گرد پای زبان آدمیزاد نمی‌رسد. ممکن است بابت اندیشه‌ام شما حس شرم‌زدگی پیدا کنید؛ البته قصد من این نیست

---

۱. دیگر مواردی که فلاول بدان‌ها اشاره می‌کند، در کتابی به نام «هشدار» برای دریانوردان؛ پرهیز از چندین گناه مهلک و دهشتناک آمده است.

که شما را شرمسار یا بی‌آبرو سازم، اما در نهایت، وفاداری من متعلق به خداوند است و اگر ناخواسته شما شرم‌زده شدید، کاری از دست من بر نمی‌آید!

ای عزیزان! باید بدانید اراده الهی، بسیاری از شما را در یک کشتی کوچک قرار داده و محدود می‌سازد؛ آنجا مکانی است که شما فرصت لازم را در اختیار دارید و اگر دلی مقدس داشته باشید از این زمان بهره‌برده و یکدیگر را تربیت خواهید کرد. این موضوع فوق‌العاده، هر روزه با شما همراه است تا به زبان و گفتار خود بپردازید. چقدر ممکن بود تجارب بی‌نظیر و رحمت‌های بی‌کرانی نصیب یکدیگر سازید و خداوند را جلال دهید. مگر در روز، چند چیز را می‌یابید که بتواند چنین اثر شگرفی بگذارد و به عمق وجود بنشیند؟ متوجه هستید چه خدمت آسمانی به‌ر زبان شما وجود دارد؟

همگان باید شگفتی‌های او را به زبان اعلام کنند. بایستی مانند داوود به یکدیگر اعلام کنید: «ای همه خداترسان، بیایید و بشنوید؛ بگذارید آنچه را برای جان من کرده است، بازگویم» (مزمور ۱۶:۶۶). متوجه نیستید که باید یکدیگر را فرا بخوانید تا «نذرهای لبان خود را به وقت آشفتگی» ادا کنید؟ به همین دلیل در این عمل آسمانی شریک شده و همدیگر را نیز شریک بسازید، مانند کبوتری که گله‌ای را به آشوب می‌کشد.

لیکن ای آقایان! شما به من بگویید؛ چنانچه مسیح به آن دو شاگرد در راه عموآس گفت، آیا باید مردی آمده و به شما گوید: «در راه، درباره‌ی چه گفت وگو می‌کنید؟» (لوقا ۲۴: ۱۷). و این گفت وگو چقدر می‌تواند برای اکثریت شما غمبار باشد، زیرا یکی همه چیز را به شوخی و مسخره می‌گیرد و طرف مقابل، سوگند خورده و دشنام می‌دهد؛ چنین جماعتی برای یک مسیحی کوشا در ایمان، چه جهنم کوچکی است! البته بنده اطمینان خاطر دارم که این منش همه نیست! ما دریانوردانی داریم که با آگاهی پیش می‌روند و مبارک خداوند هستند. لیکن می‌دانم این مشکل در مورد اکثر شما صدق می‌کند.

باید اذعان کنم، افراد بسیاری هستند که ادعای ایمان مسیحی دارند و همانند شما، در لب مرز ابدیت هستند، لیکن چه چیزها که بر ایشان نمی‌گذرد! هدف من در این نوشتار، نوشتن تمام مرض‌های زبان نیست؛ این کتاب یک جلد است و خلاصه‌گویی هم در مرام من نیست؛ چه کسی قادر است تمام بدی‌های زبان را نام ببرد؟ یعقوب رسول می‌گوید که زبان، دنیایی از نادرستی است (ر.ک. یعقوب ۶: ۳).

اگر عضوی از بدن، دنیایی از ناراستی باشد، چه کسی قادر است گناهان تمام وجودش را بشمارد! بعضی، گناهان زبان را به تعداد حروف الفبا می‌دانند. این نکته‌ای قابل تامل است، زیرا پولس رسول در رومیان ۳: ۱۳-۱۴ در مورد طبیعت

انسان سخن سر می‌دهد و بیشتر از هر عضو دیگری، زبان آدمیزاد را ملامت می‌کند: «گلویشان گوری است گشاده و زبانشان به فریب سخن می‌گوید. زهر افعی زیر لبهایشان است؛ دهانشان آکنده از نفرین و تلخی است.»

همچنین در کتاب مقدس می‌بینیم که روح خدا زبان را به درخت تشبیه می‌کند: «زبان شفابخش، درخت حیات است...» (امثال ۱۵:۴)؛ و کلمات را ثمره درخت می‌داند: «میوه ستایش بر لبها خواهم آفرید» (اشعیا ۵۷:۱۹). برخی از این درختان، ثمرات ارزشمند به بار می‌آورند و دیدن این ثمرات در موسم آن، منظره‌ای خوشایند است: «سخن سنجیده، سیب طلاست در سینی نقره» (امثال ۲۵:۱۱). چنین زبانی به سان درخت حیات است.

لیکن درختانی هم هستند که از آنان میوه‌های شرارت به بار می‌آید و خوشه انگور سُدوم و عموره از آنها آویزان است. من قصد دارم فقط به دو نوع از این میوه‌ها اشاره کنم، یکی میوه‌های خشکیده است؛ یعنی سخنان عاطل و باطل؛ دومی هم میوه‌های فاسد و گندیده است؛ یعنی سوگندهای ناشایست و اهانت‌آمیز به نام مقدس خداوند. هیچ میوه‌ای در این جهان نیست که به اندازه میوه‌های زبان، مستعد فساد و گندیدگی باشد.

به همین خاطر است که کتاب مقدس، این وضعیت را با گندیدگی و فساد می‌نامد (افسیان ۴:۲۹). برای پیشگیری

از این امر، روح خدا به ما روشی عالی عرضه می‌کند تا کلمات ما نمکین و دلنشین و سالم باشند، تا به این ترتیب، نه پوسیده و خشکیده شوند و نه گندیده و فاسد، چنانچه آمده: «سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده باشد، تا بدانید هر کس را چگونه پاسخ دهید» (کولسیان ۴: ۶).

اگر نمکِ فیض، فقط یک بار در چشمه وجود ریخته شود، نهرهای دل همچون آب مازَه در وقت شفا یافتن، خوش طعم و دلپذیر می‌شد (ر. ک خروج ۱۵: ۲۳-۲۵). هدف من از این نوشتار، درمان این شرّ مضاعف، کلمات بیهوده و سوگندهای ناپاک است که هزاران نفر از شما عمیقاً به آن مرتکب شده‌اید. من با مورد اول شروع می‌کنم؛ یعنی سخنان پوچ.

### سخنان پوچ

این یعنی گفتمان بیهوده و سخنان باطل که به هیچ وجه به جلال خدا نمی‌انجامد. این یک ناپاکی رایج است و افراد کمی هستند که بدان توجه کنند. لیکن بار گناه آن سنگین‌تر از چیزی است که تصور می‌شود. گفتار سخیف و سبک در ترازوی خدا سنگینی می‌کند.

### ۱. مباحثه اول

اول اینکه این آلودگی، به باری سنگین بدل خواهد شد؛ این

زبان عضوی است که خدا آن را مکرم شمرده و برای خود قرار داده و با چنین منشی، ممکن است از قانون خلقتش منحرف شود. خداوند به انسان، اندام گفتار (که علت برتری او بر دیگر جانداران است) را نداده تا صرف بیهوده‌گویی و سخنان ناشایست شود یا به ابزاری برای تخلیه روانی تبدیل گردد، بلکه برای ستودن آفریدگار و اعمال بی‌نظیر او عطا شده است.

اگرچه خلقت، سازی خوش‌کوک است، اما انسان نوازنده‌ای است که باید آن را لمس کرده و ملودی بسازد. غایت هدف الهی از پدیدار کردن اندام‌های انسانی همین بوده، اما اینک این اندام‌ها در اطاعت شیطان و شهوات به سر می‌برند و به جای خدمت به خدا، او را بی‌حرمت می‌کنند.

خشنودی خدا در این است که قدرت تکلم را به تاخیر بیندازد (چنانچه این امر را در کودکان می‌بینیم) تا آن زمان که عقل در ایشان جوانه زدن آغاز کند: آنان از آزادیِ اولی برخوردار نیستند، تا زمانی که از دومی بهره‌مند گردند. همین مورد نشان می‌دهد که خدا نمی‌خواهد سخنان ما پوچ و بی‌فایده باشند.

## ۲. مباحثه دوم

دوم اینکه این آلودگی، زمان ما را هدر می‌دهد. دقت کنید ای آقایان! زندگی فاصله‌ای کوتاه در میان دو نقطه ابدی است.

خداوندگار در جدلی مداوم با زمین و زمان به سر می‌برد تا در این دگردیسی، وقت و فرصتی را برای شما آماده نماید؛ این وضعیت چنان ارزشمند است که کرامت آن در بهره‌وری از هر دقیقه‌اش عیان می‌شود؛ این موقعیت به عنوان زمانی برای توبه و وصول در نظر گرفته شده است (مکاشفه ۲: ۲۱). پس بدانید که چه امر بزرگی به آن بستگی دارد؛ سعادت ابدی شما به این نقطه متصل است.

هر دقیقه از این زندگی، موثر بر ابدیت شماست. هر ساعت آن ارزشی عظیم دارد که باید از آن نهایت استفاده را کرد. تکلیفی که بر عهده شماست بسیار سنگین و مهم است؛ تکلیف روح و تکلیف ابدیت بر دستان شما سنگینی می‌کند. پس فراموش نکنید که در چه تنگنای زمانی به سر می‌برید و چه حیف است که آن را تلف کنید!

### ۳. مباحثه سوم

سوم اینکه این گناه، خطرناک‌تر است، زیرا عده کمی متوجه آلودگی‌اش می‌شوند. این گناه، مرتب تکرار می‌شود و کمتر کسی وجدان خویش را بابت آن تفتیش می‌کند. گناهان دیگری همچون قتل، زنا و دزدی، اگرچه دهشتناک هستند، اما به ندرت اتفاق می‌افتند و زمانی که کسی مرتکب آن می‌شود، دچار عذاب وجدانی سنگین می‌گردد؛ در واقع عده کمی هستند که چنین گناهانی را مرتکب شده و عذاب آن را

نادیده می‌گیرند. اما سخنان پوچ و باطل هر روزه به زبان آورده می‌شوند و افراد کمی بدان توجه می‌کنند. مرادۀ دل و زبان، سریع رخ می‌دهد و سریع هم فراموش می‌شود.

#### ۴. مباحثۀ چهارم

همچنین این مشکل سبب سوء برداشت دیگران می‌شود. شوخی و شیطنت‌ها بر ذهن ماندگار هستند و ممکن است آدمی را به گناه بکشانند. بطالت و پوچی جان تو، آن زمان که به زبان می‌آید، ممکن است بی‌هدف و آزادانه در میان رفقایت بچرخد و از شخصی به شخص دیگر منتقل شود. از یاد نبرید که برای زیستن در خاطره‌ها، نیازی به کلام پوچ و ناشایست نیست. اجازه ندهید آن هنگام که خود به خاک و خاکستر بدل می‌شوید، گناهان شما در میان رفقایتان باقی بمانند.

سوارز یکی از دلایلی را که برای «داوری عمومی» بعد از «داوری خاص» هر فرد پس از مرگش ذکر می‌کند، این است که شخص ممکن است هنگام داوری، مورد غضب بیشتری قرار بگیرد. زیرا حتی پس از مرگشان، گناهان زیادی به واسطۀ ایشان انجام خواهد شد. به همین سبب است که مورد داوری شدیدتری قرار گرفته و محکوم خواهند شد. [برعکس این جریان هم وجود دارد] به طوری که ایمانداران بسیاری وجود دارند که اکنون در شوکت و جبروت خدایی به سر

می‌برند؛ اینان از خود، سخنانی گوه‌ر بار به جای گذاشته‌اند که جان‌های بسیاری را مورد عنایت قرار داده و باعث تجلیل نام خدا حتی پس از مرگ خود شده‌اند. پس فراموش نکنید که گفتار شما می‌تواند چه تاثیری بگذارد؛ ممکن است اندیشه‌ی ناسالم شما بر جای بماند و سبب بی‌آبرویی نسل اندر نسل شود.

### سوگندهای ناشایست

سوگندهای ناشایست و کفرآمیز، میوه‌های گندیده‌ی یک دل سیاه است. این امر چقدر در میان شما رایج است؟ به نظر می‌رسد چنان رایج شده که عده‌ای عقل و وجدان خود را از کف داده‌اند. حال، خواست من این است که با شما همراه شوم تا از این نجاست، توبه کرده و این ناپاکی مرسوم را از میان ببرم. آیا به من رخصت می‌دهید که چند صفحه‌ای بیشتر بخوانم و عقل را معیار قرار دهم؟ اگر نصیحت‌پذیر نباشید، این نشانه‌ی هلاکت است (دوم‌قرن‌تیان ۲: ۱۵-۱۶) و در آینده، از بابت این لجاجت عزا خواهید گرفت (امثال ۵: ۱۲-۱۳).

ناامیدی، آن پلیدی است که راه چاره را خوار می‌شمارد. اما اگر از شکیبایی کافی برخوردار هستید تا [نیکویی] را بشنوید، خداوند به شما دلی عطا خواهد کرد تا توجه نموده و به فرمایشات خدا عمل کنید، وگرنه بهتر است چشمان شما این نوشتار را نادیده بگیرید. [حال که به اینجا رسیدیم] از شما

خواهشمندم این نوشتار را مد نظر داشته باشید:

### ۱. مباحثه اول

«نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی برد بی سزا نخواهد گذاشت» (خروج ۲۰:۷).

خداوند [به ما نشان داده] که نسبت به نام خود بی نهایت غیور و حساس است. او نامش را محترم و آن را عظیم و پرهیبت می‌شمارد «خداوند لشکرها می‌گوید، من پادشاه بزرگ هستم، و نام من در میان قومها مهیب خواهد بود» (ملاکی ۱:۱۴). معمولاً بت پرست‌ها نام کسی را که بزرگ و عزیز است به زبان نمی‌آوردند.

سوتونیوس<sup>۱</sup> گفته است که آگوستین<sup>۲</sup> استفاده از نام خود را در میان عموم، ممنوع ساخته بود، زیرا معتقد بود باعث تحقیر و اهانت است که نام او مرتب در دهان دیگران باشد. دکتر ویلت می‌گوید در خروج ۲۰، ما شاهد نام‌هایی هستیم که بر اساس احترام، مخفی نگاه داشته شده‌اند. حتی مردم روزگار باستان به ندرت نام دموگورگون<sup>۳</sup> (نخستین خدا) را به

1. Suetonius

2. Saint Augustinus

۳. Demogorgon؛ نام خدایی مرموز در روزگار باستان که بر اساس اسطوره‌شناسی پیش از اساطیر یونانی در تاریخ بشریت وجود داشته. این خدا، روحی است که خالق اولیه محسوب می‌شده است.

زبان می‌آورند، زیرا باور داشتند با بردن نام او، زمین می‌لرزد. همچنین مرکوریوس تریس‌مگیستوس<sup>۱</sup> به ندرت نام برده می‌شد، چون مردم برای او احترام بسیار قائل بودند. حال به این توجه کنید چنان افراد پستی برای حفظ حرمت نام خود، این چنین حساس بودند! بت پرستان جرات نداشتند نام بت‌های خود را به زبان بیاورند، نام خدای حقیقی که خالق آسمان و زمین است، جای خود دارد! پس آیا گمان می‌کنید خدا انتقام سختی نخواهد گرفت که نامش به باطل برده می‌شود؟ مطمئن باش در روز داوری، چون نامش را تقدیس نکرده‌ای، از تو رفع تکلیف نخواهد کرد.

## ۲. مباحثه دوم

سوگند، بخشی از پرستش خداست، از این رو سوگند ناشایست، هتک حرمت به شوکت و جبروت الهی است؛ «از یهوه، خدای خویش بترس و او را عبادت کن، و تنها به نام او سوگند بخور» (تثنیه ۶: ۱۳). همچنین در ارمیا ۲: ۴ آمده: «اگر به راستی و عدالت و انصاف سوگنده خورده و بگویی به حیات یهوه...» اگر شخصی به این طریق سوگند یاد کند، خدا را جلال داده است.

حال برای اینکه درک کنید سوگند خوردن چه عملکردی در پرستش دارد و چطور قسمتی از آن محسوب می‌شود،

---

1. Mercurius Trismegistus

باید نخست درک کنید که سوگند، تنها برای دریافت تایید و تصدیق الهی برای شهادت ما استفاده می‌شود. «آدمیان به کسی بزرگتر از خود سوگند می‌خورند و سوگند، سخن شخص را تضمین می‌کند و به همه بحث‌ها پایان می‌بخشد» (عبرانیان ۱۶:۶).

فساد ناشی از سقوط، چنان ذات آدمی را تباه کرده و او را به موجودی غیرقابل اعتماد و دروغگو تبدیل کرده است که شهادت او مخصوصاً در موارد خاص و مهم، برای دیگری نمی‌تواند تضمینی کافی باشد. بنابراین در سوگند خوردن، او خدا را به عنوان شاهد راستگویی حرف‌ها و وعده‌های خود فرا می‌خواند. می‌گوییم او خدا را به عنوان گواه بر درستی آنچه می‌گوید، فرا می‌خواند، زیرا خدا خود حقیقت است و نمی‌تواند دروغ بگوید (ر. ک. عبرانیان ۱۸:۶).

به همین دلیل است این دعوت و خواهش برای گواهی خدا، سوگند خوردن را قسمی از پرستش می‌سازد و سبب تمجید و تجلیل از جلال و جبروت الهی می‌شود. زیرا از این طریق آن کس که سوگند یاد می‌کند، به راستی و حقیقت و دانایی مطلق ذات الهی اشاره می‌کند. او به عنوان دانای مطلق تصدیق می‌شود، زیرا با اتکاء به او بدین امر اشاره می‌کنیم که «به جان و دل طالب او بوده‌ایم» (مزمور ۲۶:۲)، چون از نیات پنهان و پیدای ما آگاه است. همچنین سوگند خوردن به معنای تصدیق و تایید ذات اوست؛ یعنی اگرچه

من موجودی ناپاک و دغل‌باز هستم و نمی‌توانم خویشتن را تبرئه نمایم، اما وجودی برتر از من وجود دارد که به نام او سوگند می‌خورم، زیرا در او مکر و دروغ جایی ندارد.

به علاوه، حقانیت امر در سوگند خوردن آشکار می‌شود، زیرا کسی که سوگند دروغ یاد کند خود را زیر لعنت و غضب الهی قرار داده است. «به برادران و بزرگان خویش پیوسته، خویشتن را زیر لعنت و سوگند قرار می‌دهند...» (نِجْمِیا ۲۹:۱۰)؛ همچنین در دوم قرن‌تیمان ۲۳:۱ آمده: «خدا را شاهد می‌گیرم که...» در عهد عتیق نیز رایج بود که بگویند «خدا با من چنین یا حتی بیشتر کند اگر...» پس این طریقی است که خداوندگار، جلالِ عدالت و راستی که به مخلوق داده است را درمی‌یابد. از این رو سوگند خوردن قسمتی از پرستش خداست که آفریده، مدیون به آفریدگار است. پس با این حساب، سوگندهای ناپسند و عجولانه چگونه توجیه می‌شوند؟ هر چیزی که از سوی خدا مقرر گشته و مورد سوءاستفاده قرار بگیرد، امری هولناک محسوب می‌شود.

چه بد است اگر سرور و پادشاه آسمان و زمین که تمام هستی و نیستی از هیبت او به خود می‌لرزد، شاهدی شود برای سوگندهای ناشایست ما، آن هم به وقت خشم و لودگی‌هایمان (ر.ک اول سموئیل ۳۹:۱۴). این چه کاری است که جلالِ خاص او سبک شمرده شود و جان‌های بینوا ملعون خشم الهی شوند! چنانچه در ملاکی ۵:۳ آمده که او

شاهدی پُرهیبت خواهد بود. زبان شما بسیار مرتکب این گناه می‌شود و خدا نیز برای آن عقوبتی شدید در نظر دارد.

### ۳. مباحثه سوم

یاد کردن سوگند ناشایست، گناهی است که خداوند برای آن عقوبتی شدید از لحاظ جسمی و دنیوی مقرر کرده است.

«بدین سبب زمین ماتم می‌کند...» (هوشع ۲:۴-۳). این یعنی داوری خدا بر تمامی قوم انجام می‌شود و به خاطر آن، مویه سر خواهند داد و در زکریا ۲:۵-۴ آمده که لعنتی بر تمام سطح زمین می‌آید؛ یعنی انواعی از داوری‌ها و مصیبت‌ها. در واقع، طوماری از این مصیبت‌ها وجود دارد که به سان طوماری پُرآن توصیف شده و به هر خانه‌ای می‌رود.

داوری‌هایی که مکتوب گشته‌اند، بی‌درنگ به انجام می‌رسند و حتی برای عقوبت تعیین گشته‌اند. این طومار پُرآن به هر کجا سرک کشیده و وارد هر خانه‌ای می‌شود که در آن سوگند یاد شده، به اهل آن خانه می‌چسبد؛ آنجا را ترک نکرده و به در و دیوار خانه می‌چسبد تا زمانی که خانه را ویران سازد. ای گناه مهلک! چه ویرانی عظیمی به بار می‌آورد! دهانتان مملو از سوگندهای دروغ است و خانه‌تان نفرین گشته است. وای بر اهالی خانه که این طومار پُرآن به سراغشان آمده! وای بر ایشان! چرا که نگون‌بخت گشته‌اند! سلیمان می‌گوید: «لعنتِ خداوند بر خانه‌شیران است،

اما مسکنِ پارسایان را برکت می‌دهد» (امثال ۳: ۳۳). کلمهٔ به‌کاررفته برای مسکن در اینجا *Tuguriolum* گفته می‌شود؛ یعنی خانه یا کلبهٔ فقیر او. برای چنین خانه‌ای برکتی وعده داده شده، ابری از رحمت بالای سر خانه خواهد بود و بر آن می‌بارد. لیکن بر سر خانهٔ شریر، لعنت می‌ریزد. چه عمارت‌های عظیم و پرشکوهی هستند که مملو از نفرین و داوری شده‌اند! و بنیادشان گلوله‌باران می‌شود! چه بر سر این عمارت‌ها خواهد آمد آن زمان که عدالت برقرار شود. پس توبه کرده و این داوری را از خود دور سازید، مگر اینکه خواهان هلاکتِ خانه و خانوادهٔ خویش باشید و خواستار لعنت الهی! اگر به خودت رحم نمی‌کنی، به زن و فرزندت و نسل آینده‌ات رحم کن! همه را به خاطر گناه و هوسرانی خود تباه نساز!

#### ۴. مباحثهٔ چهارم

اما این تمام ماجرا نیست؛ [سوگند ناشایست] داوری و طاعون برای جان شما می‌شود، در واقع دوزخ را هم‌جوار روحتان می‌سازد. اگر از گناه نمی‌ترسی، از آتش سوزان بترس؛ اگر محبت خدا بر دل سنگی‌ات اثر نمی‌کند، به نظر من باید هیبت خداوندگار تو را مبهوت کرده و بترساند. به همین دلیل از شما خواهش می‌کنم که خود کتاب مقدس را تفحص کنید. فرض من بر این است [که با تفحص در کتاب مقدس به این امر پی می‌برید] مگر اینکه خدا اقتدارش را و جهنم،

وحشتش را از دست بدهد. در رسالهٔ یعقوب ۵: ۱۲ آمده: «اما مهمتر از همه، ای برادران من، سوگند مخورید؛ نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر. بگذارید "بله" شما همان بله باشد و "نه" شما همان نه، مبادا محکوم شوید.»

به علاوه، باید از خود قاطعیت نشان بدهید؛ چنانچه در افسسیان ۶: ۱۶ آمده: «افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید...»

چنانچه ایمان، مقدمه‌ای بر فیض است، در اینجا هم سوگند خوردن پیش از هر ذالتی قرار دارد. به همین دلیل، من در حال ارائهٔ دلایل گوناگون هستم. منظور از «سوگند نخور» استفادهٔ بیهوده، عجولانه و ناشایست است، زیرا همان طور که قبلاً نشان دادم «سوگند خوردن» بخشی از پرستش خداست. اما نباید به مخلوقات و مصنوعات، سوگندهای بی خود و بی جهت یاد کرد، چون این کار قرار دادن مخلوق در جایگاه خداست و این گناهی بود که یهودیان به آن دچار بودند. اما باید که «نه» ما، «نه» باشد و «آری» ما، «آری»، زیرا با تایید یا نفی‌های کوتاه، یاد می‌گیریم که ذهن خود را صادقانه و صریح بیان کنیم. دلیل این کلام مهم است: مبادا به دام بیفتید و به خاطر سوگندهای بیهوده، گرفتار دستان قاضی آسمان و زمین شوید و حکم جهنم بر شما صادر شود.

ای آقایان! اگر بدانید تیرکی، آهنی گداخته است، آیا جرات می‌کنید به آن دست بزنید؟ پس چطور جرات

می‌کنید خود را در معرض داوری و محکومیت الهی قرار دهید؟ مگر تا به حال قیافهٔ یک مجرم را در دادگاه ندیده‌اید؟ مشاهده نکرده‌اید به هنگام صدور رای دادگاه، چگونه رنگ از رخسارش می‌پرد، پاهایش سست شده و ترس از مرگ در چشمانش برق می‌زند؟ اما این در برابر محکومیت الهی چیست؟ دار در برابر جهنم چیست؟

بخش دیگری از کتاب مقدس که به شما پیشنهاد می‌کنم خروج ۷:۲۰ است: «نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی برد بی‌سزا نخواهد گذاشت» که این قطعه، شامل سوگندهای ناشایست هم می‌شود. حال معنای این سخن چیست که خدا چنین شخصی را بی‌سزا نمی‌گذارد؟ معنایش مشخص است! یعنی گناهان شخص محسوب شده و آمرزیده نخواهد شد. بار گناهانش بر روحش باقی خواهد ماند تا زمانی که در مقابل خدا پاسخگوی اعمال خود شود. عجب عبارت هولناکی! کدام جان‌قادر است آن را تحمل کند یا توانایی ایستادگی در برابرش را دارد؟ داوود در مزمور خود نوشت: «خوشا به حال آن که عصیان‌ش آمرزیده شد، و گناهش پوشانیده گردید. خوشا به حال آن که خداوند خطایی به حسابش نگذارد و در روحش فریبی نباشد.» پس به یقین، ملعون آن شخصی است که همهٔ اینها به پایش نوشته شود و آن کس که عادت به سوگند خوردن‌های بیهوده دارد، اگر هرچه سریع‌تر با توبه،

حساب خود را پاک نکند و نزد مسیح نیاید، مورد چنین لعنتی واقع خواهد شد.

چطور جرات داری با بار گناهان خود در برابر خداوندگار حاضر شوی؟ مسیح زمانی که خواست روحی را شاد بسازد، به آن گناهکار مفلوج گفت: «دل قوی دار، فرزندم، گناهانت آمرزیده شد» (متی ۹:۲). زمانی که خدا تمام بدبختی‌ها را در یک کلمه خلاصه می‌کند، می‌فرماید: «استخوانهایش از نیروی جوانی پر است، اما با او در دل خاک خواهد آرامید» (ایوب ۲۰:۱۱).

امان ای جان سرگردان! روزی می‌رسد که در بستر مرگ بخشبی و موج‌هایی که در اطرافت می‌خروشند را حس کنی، آن زمان خواهد بود که به یقین افکار متفاوتی نسبت به شادمانی و آمرزش و گناه خواهی داشت؛ آری متفاوت از آنچه که الان می‌اندیشی! ببین گناهکارانی که حاضر به اصلاح نشدند، چگونه مویه سر می‌دهند و فریاد می‌کشند: «خداوندگار! جانم در عذاب است»؛ ببین که چطور قلبشان هر لحظه ممکن است از سینه بیرون بزند. چرا به این حال افتاده‌اند؟ زیرا خدا ایشان را نبخشید، بلکه تقصیراتشان را به حسابشان گذاشت!

اگر اطمینان داشت که گناهانش آمرزیده شده، راحت جان می‌سپرد. لیکن گناهانش سبب گشته که خدا از وی بیزار شود، نسبت به او سرد بوده و قلبش را بشکند. اگرچه

با تمام وجود برای رحمت زاری می‌کند، اما فایده‌ای ندارد، چون وجدانش مانع خواهد شد. وجدانش بر او می‌غرد که چطور می‌تواند دهانش را به دعایی برای رحمت باز کند، در حالی که نام مقدس خداوندگار را بارها و بارها به بیهودگی به زبان آورده! ای آقایان! دعای من برای شما این است که این امور را دست‌کم نگیرید. این اتفاق برای شما هم خواهد افتاد اگر توبه و تغییر نکنید.

## ۵. مباحثه پنجم

در این مباحثه به شما می‌گویم که سخنان رکیک و سوگندهای ناشایست، نشانی هستند از اینکه روح از تولد تازه بی‌بهره است. این نشانه‌ای قطعی از این است که شما متعلق به قوم خدا نیستید و مسیحی محسوب نشده و بی‌بهره از وعده‌های الهی هستید. زیرا کتاب مقدس به صراحت بیان می‌کند که این مسئله، شخص مقدس را از گناهکار جدا می‌سازد: «همه چیز برای همگان یکسان است، زیرا که بر پارسایان و شریران یک چیز رُخ می‌دهد؛ بر نیکان و بدان، بر طاهران و نجسان، بر آن که قربانی تقدیم می‌کند و آن که نمی‌کند. چنانکه برای نیکان، همچنان برای گنهکاران، و چنانکه برای آن که سوگند می‌خورد، همچنان برای آن که سوگند نمی‌خورد» (جامعه ۲:۹).

مرقس نگارنده انجیل، آنانی را که سوگند خورده و آنانی

که از سوگند خوردن پرهیز می‌کنند، از هم جدا می‌سازد و به دستۀ نیک و بد، شریر و صالح، از خود گذشته و خود خواه تقسیم می‌کند؛ میوهٔ درخت نشان می‌دهد که جنس درخت از چیست و «چراکه خبیث به خباثت سخن می‌گوید...» (اشعیا ۳۲: ۶) و «زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید» (لوقا ۶: ۴۵). دل، خزانهٔ وجود است؛ عبارتی هست که می‌گوید: «زبان، نهان دل را هویدا می‌کند» و جایی که مرحمت باشد، زبان از مرحمت آکنده می‌شود: «دهان پارسا حکمت را بیان می‌کند، و زبانش به عدالت سخن می‌گوید. شریعتِ خدایش در دل اوست، و پاهایش نمی‌لغزد.»

ما باید تلاش کنیم که کتاب مقدس را به این شیوه درک کنیم: «زیرا با سخنان خود تبرئه خواهید شد و با سخنان خود محکوم خواهید گردید» (متی ۱۲: ۳۷). مطمئن باشید در روز داوری صرفاً بر حسب کلام بد یا خوب خود داوری نمی‌شویم، بلکه حالت و نیت قلب ما نیز مد نظر خواهد بود. اما این سخن مسیح که بر حسب کلام خویش یا محکوم می‌شویم و یا تبرئه، نشان‌دهندهٔ حالت و نیت دل ماست. برای هر چیزی، شاهدی وجود دارد، حتی وقتی مردی به دار آویخته می‌شود، برای اجرای قصاص شاهدی می‌آورند؛ این عبارت هم بدین معناست.

ای کاش به این عبارت بیشتر توجه کنید؛ اگر کلام شما گویای جان و روحتان باشد، پس چه حال اسفباری دارد این جان که زبان شما مملو از سخنان ناپاک و سوگندهای

ناشایست است! در روز داوری، چند شاهد بر شما گواهی خواهند داد؟ چنانچه در مزمور ۸:۶۴ آمده زبان آدمی، علیه‌اش خواهد بود و وجودش را نابود خواهد کرد.

خداوندگار، به واسطهٔ زبانتان، شاهدین بسیاری علیه شما خواهد داشت. به این ترتیب، من در مورد گفتار ناشایست و آلوده، این مبحث را برای شما تشریح کردم. حال اگر به واسطهٔ این سخنان، دل شما نرم شده و خواستار اصلاحی جدی است، چند راه حل و طریق را به شما توصیه می‌کنم تا مطالعه نمایید و سبب کمک به شما باشد.

### ۱. کمک اول

با جدیت تمام، این سخن را ملکهٔ ذهن خود بسازید: «اما به شما می‌گویم که مردم برای هر سخن پوچ که بر زبان برانند، در روز داوری حساب خواهند داد» (متی ۱۲:۳۶). بگذارید این عبارت شبانه‌روز در گوش شما زنگ بزند. توجه کنید چه کسی این سخن را به شما می‌گوید! بدان خوب توجه کرده و تعمق نمایید! کسی به شما این سخن را می‌گوید که از ازل در آغوش پدر بوده و قلب و ذهن خدا را می‌شناسد، کسی که داور مردگان و زندگان است و حاکم و قانونگذار شریعت است؛ اوست که به شما اخطار می‌دهد هر سخن پوچی که به زبان آورده می‌شود، داوری خواهد شد. این یعنی هر کلامی که اشاره‌ای به جلال خدا نداشته باشد، حتی اگر

در آن نشانه‌ای از انحراف هم نباشد، باز جزئی از شرارت محسوب می‌شود. حال توجه کنید این اخطار را چقدر باید بیشتر در مورد سخنان رکیک و ناشایست و الفاظ نامناسب در نظر گرفت! آدمیان بابت این رفتار باید حساب پس داده و مورد غضب واقع شوند و در واقع متحمل خشم خدا گردند، چنانچه در اول پطرس ۴:۴-۵ هم شاهد این مطلب هستیم. همان‌گونه که در اینجا بیان شده است، در این کلمات به وضوح نوعی «متالپسیس» (استعاره پی‌درپی) به چشم می‌خورد؛ به این معنا که «دادن حساب» به جای نتیجه‌اش، یعنی «مجازات و محکومیت به آتش جهنم» به کار رفته است. این محکومیت حتمی است، مگر در یک صورت: توبه‌ای صادقانه یا آمرزشی که از طریق خون مسیح، پیش از ایستادن در برابر کرسی داوری، حاصل شده باشد.

پس بر دهان خود لگام زده و افسار زبانت را به دست بگیر. سخن جِروم را به یاد دارم که اغلب مواقع می‌گفت: «خوردن یا نوشیدن، خفتن یا برخاستن، هرچه انجام می‌دهم، تنها یک صدا در گوشم زنگ می‌زند» ای مرده! برخیز و به محاکمه بیا...» امیدوارم این ندا در گوش شما نیز زنگ بزند.

## ۲. کمک دوم

قبل از سخن گفتن، فکر کن و برای به زبان آوردن کلمات،

عجله نکن. آن کس که به سخنش نمی‌اندیشد، ریاکار است و آن کس که بدون فکر کردن سخن می‌گوید، بی‌ملاحظه است. دلایل زیادی وجود دارد که پیش از حرف زدن، بارِ کلام خود را بسنجید؛ چون چه ساکت باشید و چه حرف بزنید، خداوند سابقه شما را ضبط خواهد کرد و همان طور که گفتم باید بابت آن حساب پس دهید.

### ۳. کمک سوم

هر روز زبان خود را به خدا بسپار و از او بخواه که کلام تو را هدایت و نگاهبانی کند. داوود پادشاه نیز چنین دعا می‌کرد: «خداوندا، بر دهانم نگاهبان بگذار، و بر در لبهام دیدبانی کن» (مزمور ۱۴۱: ۳). از او بخواهید که شما را از پرخاشگری و وسوسه‌های کلامی دور کند و یا اگر وسوسه‌ای بر شما آمد، به شما قوتی بخشد که بر وسوسه غالب شوید.

### ۴. کمک چهارم

بیش از هر چیز، تمام تلاش خود را به کار گیرید تا جان و روحتان را با ایمان پاک و خالص نگه دارید و به اصول رستگاری و فیض پایبند باشید، زیرا جز این، هر راه دیگری بی‌ثمر خواهد بود. به رذالت خود بنگر و متوجه ضرورت تغییر شو. درخت را غرس کرده و نیکو بساز که به این ترتیب، ثمره‌اش هم نیکو خواهد شد. طبیعت تازه، گفتار و

کردار تازه به بار می‌آورد. بنابراین، «ملزم کردن خود با نذرها و تصمیمات، در حالی که با تولد تازه بیگانه هستید، به اندازه تلاش برای بستن شمشون با شاخه‌های بید سبز، تا زمانی که موهایش روی سرش باقی است، بیهوده است.»<sup>۱</sup>

سخنان خود را با شعر آن شاعرِ خدایی، جناب جورج هربرت پایان می‌دهم؛ ممکن است بر شما اثرگذار بوده و در وقت تنهایی، در افکار شما جاری شود:

نام آفریدگارِ لبان خویش را، بیهوده به لب نیاور؛  
این کار نه توجیهی دارد و نه ثمری.  
شهوَت و شراب، التماسِ لذت می‌کنند و طمع به  
بار می‌آورند؛  
اما آن کس که اهل سوگند است، دریچهٔ روح خود را  
به روی خدا ترسی می‌بندد.  
اگر اپیکوراً بودم، متنفر می‌گشتم از ناسزاگویی...

۱. اشاره دارد به کتاب داوران ۱۶:۱۲.

۲. Epikor؛ فیلسوف و حکیم یونانی قرن چهارم میلادی که پایه‌گذار مکتب اپیکوریسم یا لذت‌گرایی بود. او از فیلسوفان تجربه‌گرا بود و باور داشت که آگاهی انسان از محیط خود، تنها از طریق حواس پنج‌گانهٔ او ممکن است و آگاهی انسان نه درونی و ذاتی، بلکه بیشتر بر پایهٔ تجربیات اوست. او لذت را نبودن درد و رنج توصیف می‌کرد و معتقد بود هرچه باعث لذت و خوشی انسان می‌شود «نیکی» و آنچه باعث درد و رنج می‌شود «شر» است. او همچنین بیان می‌کرد که به جای تلاش برای دست یافتن به لذت حداکثری، باید بر کاهش درد و رنج تمرکز داشت.

به وقت شوخی، سوگند و فحاشی را کنار بگذار؛  
شادی را در میان قصه‌ها بخواه، نه از گناه!  
سیبی را بچین که پاک باشد. با نام مقدس او بازی  
نکن که جز زاری چیزی نصیبت نمی‌شود.  
ساده‌ترین گناهان، شدیدترین عقوبت را دارند، چرا که  
پرهیز از آنها راحت بود.  
ما که از هوش و اراده برخورداریم باید از آنها پرهیز  
کنیم تا مبادا زیبایی روح خود را از کف بدهیم.  
وگرنه، زمانی که روح از بدن جدا شود، دروازه‌های  
جهنم گشوده است و غرور و گناه راهنمای راه ما به  
سوی آنجا خواهند شد.



ادامهٔ مطلب برگرفته شده از: «اصلاحات شخصی  
معقول» اثر جان فلاول، جلد ششم

## اصلاحات شخصی معقول

در این بخش، به بررسی داوری و سرزنش عقل و وجدان و تأثیرات آن بر فحاشی و کفرگویی پرداخته‌ام و شکایات و دفاعیات مرتبط با آن را مورد توجه قرار می‌دهم.

۱. خداوندگار توان سخن پاک را که نعمت و امتیازی ویژه است، به دو جهت به بشر عطا کرده است: اول، تا با استفاده از زبانش، خالق خویش را تجلیل نموده و بهر منجی خود ستایش و تمجید سر دهد. و دوم، تا به وسیلهٔ زبان، قادر به در میان گذاشتن اندیشه‌های خود در باب علایق و دغدغه‌هایش باشد، چه مدنی، چه مذهبی و چه امور دیگر. زبان، اگرچه از لحاظ کمیت کوچک است، لیکن کارایی بسیار دارد. به همین دلیل اگر تحت حاکمیت فیض قرار

گیرد، سخنانش چون سیب طلا در دیس نقره خواهد بود. کلام لطیف و پرمهر، نانی است به جهت خوراک و آبی است به جهت طراوت بخشیدن به روح دیگران. زبان پاک، درخت حیات است. تبدیل و تسلی و بنا کردن، میوه‌های شیرین چنین لبانی است.

لیکن مردمانی وجود دارند که قوانین و اصول دین و عقل را زیر پا می‌گذارند تا به این ترتیب، کثافات و پلیدی‌های دل خود را بیرون بریزند؛ همانند آبی گل‌آلود که جز کثیفی چیزی ندارد، درست همان طور که مسیح فرمود: «زبان از زیادتى دل مى‌گوید.» اگرچه حرکت زبان کم است، اما ضربات آن شدید است؛ اگرچه به نرمی حرکت، لیکن عمیق مجروح می‌کند. اگر ترس از مجازات‌های سنگین نبود که به آنها آن قدر خرد بیاموزد که زبانشان را مهار کنند تا بدنشان از زندان دور بماند، حتی مردان برجسته و ممتاز نیز در امان نمی‌ماندند. گرچه به همین دلیل از گستاخی بیش از حد با نام انسان‌ها هراس دارند، اما چون هیچ ترسی از خدا در دل ندارند، به نام عظیم و هولناک او حمله می‌برند و آن را بدون هیچ احترام یا حرمتی به این سو و آن سو پرتاب می‌کنند. آگوستین استفاده دائم از نام خود را در میان عموم مردم ممنوع کرده بود تا مبادا به دلیل استفاده رایج، ارزش و کرامت خود را از دست بدهد. نام مرکوریوس تریسوگیستوش به ندرت برده می‌شد، چون مردم برای او احترام بسیار قائل بودند. حتی مردم روزگار

باستان به ندرت نام دموگورگون - نخستین خدا - را به زبان می‌آوردند، زیرا باور داشتند با بردن نام او، زمین می‌لرزد. بنگرید که بت پرستان چه احترامی برای خدایان دروغین خود قائل هستند و این گرامی داشتن را مقایسه کنید با گستاخی که مسیحیان نسبت به خداوندگار دارند و نام عظیم و مهیب خداوند را با چه وقاحتی به زبان آورده و اهانت می‌کنند. آری، نه تنها بی‌پروا نام او را بر زبان می‌آورند، بلکه گفت‌وگوهای ناپسند خود را با سوگندهای ناشایست و اهانت‌آمیز می‌آرایند. بعضی نیز حتی شرم نداشته و می‌گویند چه حیف که بردن نام خدا در میان شوخی، گناه است!

۲. سوگند به نام خدا در امری عادلانه، مخصوصاً در برابر مراجع اقتدار، نه تنها عملی درست است، بلکه کاری است مشروع که به جهت عزت و کرامت نام خداوندگار که دانای مطلق است، صورت می‌پذیرد. در هر قسم و سوگند [مشروع] اتکایی است جدی به خداوند که تصدیق‌کننده راستی و ناراستی است و همه اسرار دل و امور پیدا و پنهان وجود را می‌شناسد.

هدف از سوگند مشروع، پایان دادن به نزاع و درگیری، حفظ عدالت و راستی در میان آدمیان و ایجاد پیوند در اجتماع انسانی است. حال، راستی و سروری تنها از آن خداوند است، از آن او که بی‌خطا و آزمایشنده دل‌ها و اذهان است؛ به این ترتیب او شاهدی پاک برای هر راستی یا ناراستی محسوب

می‌شود. به همین دلیل است که در هر سوگند قانونی، یک اعتماد جدی به جلال آن دانای مطلق وجود دارد. اما نباید از یاد برد، آن کس که سوگند می‌خورد، اگر سوگندش کذب باشد، به طور ضمنی، خود را زیر لعنت الهی قرار می‌دهد. به همین دلیل است که سوگند خوردن عملی است مقدس و عظیم.

فساد باطنی بشر به واسطه سقوط است که سبب این قانونگذاری می‌شود، زیرا فرض بر این است؛ اگرچه آدمی دغل‌باز و دروغگو است، اما احترام به خدا و ترس از غضب الهی در او خاموش نگشته، هرچند سقوط یافته هم باشد. به همین علت است که آدمیان ترجیح می‌دهند حقیقت را بگویند و شرم‌منده شوند تا اینکه با ذکر نامی پر جلال، جان و تن خود را به دست غضب الهی بسپارند. به این دلیل است که سوگند خوردن عملی مهیب محسوب می‌شود. از این رو، هر انسان نیکو با ترس و لرز سوگند می‌خورد، زیرا بشر می‌داند انتخاب مرگ، بهتر از یاد کردن سوگند دروغ است.

۳. ناسزاگویی که در سوگندهای بیهوده یافت می‌شود، عقوبتی وحشتناک خواهد داشت، زیرا خداوند فرموده آن کس که نامش را به باطل می‌برد، بی‌سزا نخواهد گذاشت. این خطاری است هولناک که هم عادلانه است و هم ترسناک. چنین گناهی، بار تقصیر گرانی خواهد داشت. گناهی بزرگ است که نام خداوند را در گفتار روزمره و عادی خود بیهوده و باطل بر زبان آوریم و پیوسته او را گواه قرار دهیم، حتی اگر

این سوگند ناشایست، ناقص، منقطع یا در لفاظی بیان شود. با این حال، چنین گفتاری همچنان بار شرم و گناه را به دوش می‌کشد.

بدتر از این، سوگند خوردن به نام دیگری است که در واقع نوعی کفرگویی محسوب می‌شود، چون با این کار، مالکیت مطلق و ابدی خدا، به مخلوق و شخص دیگری نسبت داده شده و آن مخلوق (شخص) هم‌ردیف با خدا قرار داده می‌شود. هم‌ردیف با قادر مطلق که سلطنت و حکمرانی از آن او و قانونگذار شریعت است و دانا بر امور پیدا و پنهان است و این‌گونه او انتقام چنین کفری را از آدمیان خواهد گرفت.

مسئله اینجاست که [آدمیان] با وقاحت تمام به نام مقدس خدا اهانت ورزیده و با کفرگویی به اسم او [کرامت و قداست] خدا را خدشه دار می‌کنند. با این اوصاف، گستاخی عده‌ای چنان به اوج رسیده که جسارت می‌کنند آسمان را رگبار سخنان آلوده خود سازند و با اهانت به کسی هجوم برند که در اوج شکوه سلطنت می‌کند. ایشان واهمه‌ای نداشته و مایل‌اند خداوندی را به چالش بکشند که آفریدگارشان است تا بتوانند بدی را به انجام برسانند. ایشان کلام خود را به سوگند و اباطیل مزین کرده‌اند. گمان مبرید این افراد خوش مشرب و خوش سخن هستند، بلکه از دل روحیات منفور خود لب به سخن گشوده‌اند.

آنان بر آنند که جهانیان بدانند از آن آدمک‌های حقیر و

نادانی نیستند که از نیروهای غیبی هراس دارند یا آن قدر ترسو باشند که از بیم، دشنامی صریح را فرو خورند یا آن را زیر لب زمزمه کنند، بلکه معتقدند که کفرگویی سنگین، شیرین‌ترین و مناسب‌ترین آهنگ را در سخنوری شیطانی‌شان به وجود می‌آورد. ایشان به خود می‌بالند که بر تمامی پندارهای آزاردهنده خیر و شر، فضیلت و رذیلت، و بهشت و دوزخ کاملاً غلبه کرده‌اند، تا جایی که اکنون می‌توانند رودررو به ساحت والای الهی اهانت کنند و از شدیدترین مجازاتی که او در کلامش برای گناهانشان وعده داده است، هیچ ترسی به دل راه ندهند.

از منظر این افراد اگر خدایی وجود داشته باشد (که معمولاً هم اعتقادی به وجود خدا ندارند)، تصمیم دارند با گستاخی تمام او را به چالش کشیده تا خدا دلیل قانع‌کننده‌ای از وجود خویش، به آنها نشان دهد. اگر او را صبور بدانند، می‌کوشند صبر و شکیبایی‌اش را به چالش کشند تا ببینند خداوند تا کجا بدی را تحمل می‌کند! حتی اگر مجازات ابدی ایشان، تعیین نشده باشد، باز هم خود این اشخاص تنها راه نجات را بر خود می‌بندند؛ یعنی خون گرانبهای پسر خدا را زیر پا می‌گذارند و نرم نرمک راهی جهنم می‌شوند.

از نظر من، معدود مسیحیانی هستند که به خدا زاری کرده و بگویند: «خدایا! بر من رحم کن! خدایا! نجاتم بده!» بدبختانه، بیشتر افراد گویی فریاد می‌کشند: «خدایا لعنتم

کن! ای شیطان! مرا بگیر و ببر!» به نظر می‌رسد که این افراد بدبختی شیاطین را سعادت خود می‌پندارند و خواهان این هستند که به عاقبت ایشان دچار شوند. ایشان می‌کوشند تا غضب الهی را پیش از وقت مقرر از چنگ خدا برابیند؛ گویی مایل‌اند در زوزه‌ی شغالان و داغی آتش به سر برند. پرسش این است: چرا چنین عجله‌ای برای هلاکت ابدی دارید؟ حتی ارواح خبیث تلاش می‌کنند از هلاکت ابدی بگریزند، حال شما مشتاق آن هستید! هیچ دل‌نگران نباشید، بدبختی به سوی شما شتابان می‌آید! نیازی نیست شما برای ملاقات با آن عجول باشید!

من باور دارم اگر نردبانی در چاه جهنم وجود داشت، حتی شیاطین هم مانند شما عجله نمی‌کردند که از آن پایین بروند! بلکه برعکس تلاش می‌کردند از آن خارج شوند! در واقع هیچ موجودی چون شما نیست که چنین خواهان بدبختی و هلاکت کامل خود باشد. این حقیقتی است عجیب اما واقعی، که یافتن آن در میان آنانی که به مسیحیت روی می‌آورند بسیار آسان است. ایشان به عمق خباثت و شرایط اهریمنی فرورفته‌اند و لعن و غضب الهی، برای ایشان مایه‌ی تمسخر و مضحکه شده است. اساتیدی که از فن بلاغت بیشتری برخوردار هستند، می‌توانند این موضوع را با تاکید بهتری بگویند، اما ای خواننده‌ی گرامی! عذر مرا بپذیر، زیرا قادر نیستم عمق و وسعت این فاجعه‌ی شنیع را تصور و بیان

کنم!

۴. گفتار ناشایست و ناسزاگویی، مخصوصا اگر متداول و رایج شود، عاقبتش چیزی غیر از تحریک غضب الهی نیست و نه تنها سبب می شود انتقام هولناک الهی به انجام برسد، بلکه این غضب را بر سر دولت و حکومتی آوار می کند که چنین رفتاری در آن گسترش یافته است.

ما در مورد طومار پُرانی خواندیم که طول آن بیست ذراع و عرض آن ده ذراع بود. طوماری که بر سر هر خانه ای که در آن سوگندهای ناشایست یاد شده، آوار می شود تا چهارچوب خانه را ویران سازد (زکریا ۵: ۲-۴). کفرگویی و ناسزاگویی مانند بشکه های باروت زیر شالوده خانواده های بزرگ و اصیلی قرار دارند که بسیاری از آنها همین امروز به سبب این گناه منفجر و ویران شده اند، و دیگران نیز آماده پیروی از این سرنوشت هستند؛ تنها کافی است عدالت الهی آنها را با آتش گناه بسوزاند.

ای کاش که این قضیه به همین جا ختم و تمام می شد... اما افسوس! این گناه سبب می شود خدا به جدال با کل اجتماع برخیزد: «بدین سبب زمین ماتم می کند و همه ساکنانش پژمرده می گردند...» (هوشع ۴: ۲-۳). در اشعیا ۳: ۸ می توانید ببینید که چه روایت بی مانندی از ویرانی اورشلیم و کل سرزمین یهودا وجود دارد: «زیرا اورشلیم می لغزد، و یهودا می افتد؛ از آن رو که گفتار و رفتارشان بر ضد خداوند است،

و در برابر چشمان پر جلال او سر به طغیان برداشته‌اند.» اما افسوس! این هشدار و اخطار برای بسیاری بی‌معنا بوده و همچون یک سالنامه یا پیشبینی آب و هوا بدان می‌نگرند. چه عجیب که اخطارهای کتاب مقدس در برابر دیدگان ایشان است تا از این شرارت انسانی دست کشیده و بترسند. لیکن ایشان، این مسائل را به سخره گرفته و به دست فراموشی می‌سپارند.

لیکن خداوند با قدرت خویش، آنچه را که فرموده بر خانه‌های ایشان آوار خواهد کرد و این نفرین را سنگین و سریع بر ایشان می‌آورد، زیرا این مجازاتی است که قاضی سرمدی برای گناه مد نظر دارد. بنابراین گاهی این ما هستیم که خشم آسمان را برای مملکت خود به ارمغان می‌آوریم. همه ما اذعان می‌کنیم که سعادت و موفقیت از سوی خداوند است؛ پس اگر به راستی این باور ماست، عقل حکم می‌کند که به خاطر نفع مملکت و پادشاهی هم که شده، جلوی هتک حرمت و توهین به مقدسات در اجتماع گرفته شود.

همان‌طور که یک درباری وظیفه دارد جلوی هتک حرمت به سرور و پادشاه خویش را بگیرد؛ یک پادشاه نیز وظیفه‌ای مشابه در قبال خدا و مملکت برای این امر دارد. یک نجیب‌زاده باید با دقت از خانه و اهل خانه خویش مراقبت کند تا مبادا به حیلۀ دشمن گرفتار شود و باروت بر زیر شالوده گذاشته و منفجرش سازد. هم عقل و هم تجربه، به حاکمان

این جهان نشان داده‌اند که سرکشی در برابر پادشاه آسمان و زمین، برای ایشان عاقبت خوبی ندارد.

۵. تا زمانی که قوانین و عدالت اجتماعی بر این شرایط حکم فرما نشده، بیاید با هم بررسی کنیم چه استدلال‌هایی بر اصلاح این افراد، تاثیرگذار است.

تصور اینکه انسان‌های باهوش به صورت کلی خود را چنین درگیر سوگندهای ناشایست سازند و چیزی هم برای گفتن نداشته باشند، بسیار دشوار است. اگر ایشان هیچ توجیه و بهانه‌ای برای رفتار نامناسب خود نداشته باشند، نشان می‌دهند از پیش خود را محکوم کرده‌اند! برای من جای پرسش است که آیا جان انسان، در این سواز جهنم، می‌تواند چنین خود را درگیر طبیعت اهریمن بسازد و غرق در گناه شود، بدون اینکه توجیهی داشته باشد؟ و حتی نیم‌نگاهی هم به مسائلی چون سود و ضرر یا شرافت و خوشی نداشته باشد؟

دزد و سوسه می‌شود تا چیزی را بدزد که بدان مجذوب شده؛ نیازش را بریاید یا هیجان خود را خالی کند. دروغگو، دروغ گفتن را تا جایی ادامه می‌دهد که مرتکب گناه ثانویه شده و شرم و ننگ گناه اولیه را بپوشاند. زناکار برای ارضای هوی و هوس‌های خود، به خویشتن وعده لذت می‌دهد. اگرچه آدمیان به طور کلی حیران بوده و با سوسه دست به گریبان هستند، لیکن برای تقصیرات خود همیشه توجیه و

بهانه‌ای می‌آورند. بهانه هرچه که هست باید در کفه ترازوی عقل، سبک سنگین شود و من تنها می‌توانم انگیزه‌های ایشان را مد نظر قرار دهم؛ تنها چهار علت می‌تواند در مخیله من بگنجد که چرا اینها تن به چنین رذالتی می‌دهند.

یک. بعضی از ایشان ادعا می‌کنند اگر می‌توانستند بدون سوگند اعتماد دیگران را جلب کنند، دیگر این کار را انجام نمی‌دادند. اما بی‌اعتمادی و ناپاوری دیگران است که سبب می‌شود سوگند خوردن را به گفتار خود بیفزایند.

دو. بعضی دیگر ممکن است ادعا کنند تنها به وقت هیجان است که سوگند می‌خورند، مخصوصاً زمان‌هایی که دیگران مسبب این هیجان و تحریکات می‌شوند؛ اگر کسی ایشان را تحریک نکند، آنان نیز نام خدا را بیهوده به زبان نیاورده و سوگند نخواهند خورد.

سه. برخی دیگر مدعی هستند که سوگند خوردن نشانه نجابت و آقایی ایشان است. این سوگند است که به ایشان شهرت و اعتبار می‌بخشد و مقام ایشان را در میان دیگران بالا می‌برد. از این رو اگر در گفتار خود از سوگند خوردن استفاده نکنند، در میان سایر مردان نجیب، احمق جلوه خواهند کرد.

چهار. عده‌ای دیگر هم ممکن است اقرار کنند که این رفتار، رفتاری است ناپسند و شریرانه. لیکن چنان به این رفتار ناپسند خو کرده‌اند و ارتکاب به این گناه چنان برایشان

عادی گشته که حتی دیگر گاهی متوجه نمی‌شوند در حال سوگند خوردن هستند یا نه.

من نمی‌توانم علل دیگری را برای این امر تصور کنم. هر علت دیگری هم اگر وجود داشته باشد، باز هم چیزی جز بهانه‌گیری محسوب نمی‌شود و نمی‌توان برای این گناه، تخفیفی قائل شد. بر اساس داوری عادلانه خدا، چنین افرادی خویشتن را به سوی محکومیت می‌کشانند.

۶. دفاعیه اول: شما مدعی هستید که اگر در گفتار خود از سوگند خوردن استفاده نکنید، نمی‌توانید به سخنان خویش، اعتبار ببخشید...

شما باید این پرسش را در کفه ترازوی ذهن خود بگذارید؛ اگر با شخصی طرف باشید که ذره‌ای هوش و عقل در سر داشته باشد، سخنان شما را با عقلانیت خود خواهد سنجید؛ چه سوگند بخورید و چه نخورید، برای او صحت و قابلیت اعتماد حرف‌هایتان مهم است، نه پذیرش آنها با یک سوگند. گمان نمی‌کنم بتوانید در برابر دیگران با سوگند خوردن، اعتبار بیشتری به دست آورید و آن شخص، صداقت شما را بر حسب گفتار و رفتار و پیشه‌تان خواهد سنجید. خودتان این امر را بررسی کنید؛ اگر شخصی از بردن نام خدا ابایی نداشته باشد، آیا به خاطر آدمیزاد، با وجدان و راستی سخن می‌گوید؟

زیرا چه چیزی است که به سخنان کسی در میان افراد

عاقل و بالغ، تصدیق می‌بخشد؛ مگر غیر از فرض بر راستی و درستی وجود آن شخص؟ و اینکه او از وجدانی بیدار برخوردار است! حال این امر را از میان برداشته و اعتبار او را بر حسب عملکرد و تصدیق کارش می‌سنجند.

اگر با این دیدگاه به شخص گوینده نگاه کنم که وی، آدمی است صادق و بامحبت که از وجدانی آگاه برخوردار است، معمولاً نسبت به صحت سخنانش، از امنیت کافی برخوردار هستم. اما اگر او را به عنوان آدمی ناشایست بشناسم که هر چیزی از او برمی‌آید؛ مردی که خداترسی در وی جایی ندارد و راستی در سخنانش نیست، خیلی ساده به این نتیجه می‌رسم که گفتار این مرد از صداقت بی‌بهره است و به وی اعتماد نمی‌کنم. چرا که زیربنای راستی، اعتماد داشتن به راستی درونی شخص است.

حال با چنین اوضاعی، چطور می‌توانیم در آدمی که تمام تعهدات خویش را با خالقش زیر پا گذاشته، حقیقت را بیابیم؛ به علاوه، به نحوی توهین‌آمیز، نام خدای خویش را به زبان می‌آورد. چطور می‌توانیم در چنین آدمی به دنبال حقیقت و امانت باشیم؟ به این ترتیب است که انسان خوب از انسان بد متمایز می‌شود، چنانکه در جامعه ۲:۹ آمده یکی از سوگند خوردن می‌ترسد و دیگری نه. شخصی که وجدان داشته باشد، چنان از سوگند خوردن واهمه دارد که ترجیح می‌دهد بمیرد تا اینکه سوگند باطل به زبان آورد. چنین

شخصی تنها زمانی حاضر است سوگند یاد کند که مشروع و لازم باشد. بنابراین ترس مقدسی که در دل دارد، باعث می‌شود از سوگند خوردن‌های باطل و بیهوده در کلامش خودداری کند.

لیکن از سوگند خوردن‌های نابجای یک شخص و الفاظ نامناسب در سخنانش، هر آدمی با عقل سلیم به این نتیجه می‌رسد که چنین شخصی، انسان معتبری نبوده و خدا ترسی در دل ندارد و آن جایی که ترس از خدا وجود نداشته باشد، چطور می‌تواند قابل اعتماد باشد؟ هر چقدر هم که چنین شخصی به نام خدا سوگند بخورد، دلیل اعتماد به او کمتر و کمتر می‌شود و عاقلان، وی را نخواهند پذیرفت و مطمئن هستم که زودباوری جاهلان هم برای او آبرو نمی‌خرد. به همین دلیل چنین توجیهی، هیچ‌گونه مبنای عقلانی و درستی ندارد.

۷. دفاعیهٔ دوم: شما مدعی هستید سوگند نمی‌خورید، مگر اینکه دیگران شما را تحریک کرده و وادار سازند که سوگند خورید...

این بهانه‌ای کوچک برای گناهی بزرگ است که من را متعجب می‌کند؛ چگونه آدمیان چنین توجیهی را در برابر عقلانیت می‌آورند و شرمی از این بهانهٔ سخیف ندارند. معنای این گفتار در واقع چنین است: «دشمن از من سوءاستفاده کرده و آزارم داده است، به همین علت، من

انتقام این کار را از رفیق نیکوی خود می‌گیرم!» من از تو دعوت کرده و در واقع، به چالش می‌کشم تا عقل سلیم خود را حجت قرار دهی. ای عزیز! چرا به خاطر آزاری که آدمیان به تو می‌رسانند، باید نام خدا را بی حرمت کرده و او را آزار دهی؟ خدایی که جز محبت و خوبی کار دیگری برای تو نکرده است.

ای مرد (اگر به راستی مرد هستی)! به من بگو خدا در حق تو چه بدی کرده است؟ کجا به تو صدمه زده که این طور او را می‌آزاری و از او انتقام می‌گیری؟ اگر دشمن با تو دشمنی کرده، نباید با رفیق نیکوی خود بستیزی! آن زمان که آدمیان تو را آزرده ساخته‌اند، تو هیچ نکرده‌ای به جز اینکه خدا را بی‌آزاری! آیا عقل سلیم در این باره تو را محکوم نخواهد کرد؟ شیطان به واسطه آدمیان تلاش می‌کند تو را برنجاند و به سوی ناراستی بکشاند؛ با این حال، تو در برابر خدا قد علم می‌کنی و حکم او را که به شدت بدان تاکید کرده، زیر پا می‌گذاری. زمین پس چنین توجیهی را برای گناه خود نیاور که تنها تو را به سوی هلاکت ابدی می‌کشاند، چرا که به خاطر اذیت‌های هممنوع خود، خدا را رنجانده‌ای! قضیه واضح است و عقل با انزجار توجیه تو را پس می‌زند.

۸. دفاعیه سوم: سوگند خوردن یک رسم و عرف در میان مردانی است که از درجات بالایی برخوردار هستند. از این رو سوگند به من اعتبار می‌بخشد و اگر مطابق با گفتار و

کردار ایشان عمل نکنم، در اجتماعشان عنصری نامطلوب محسوب می‌شوم.

این توجیه، پیشینه‌ای دیرینه دارد؛ سال ویانوس<sup>۱</sup> این مسئله را متعلق به روزگار قبل از خود می‌دانسته؛ افراد پست و حقیر، برای بار منفی گفتار خود، دست به چنین عملی می‌زدند تا مبادا ناپاکی سخنانشان آشکار شود. با این وجود، این توجیه هم باید در برابر مسند عقلانیت حاضر و سنجیده شود.

الف) نخست، پیش از هر چیز بیایید ببینیم اصلاً نجیب‌زاده واقعی چه کسی است؛ و اینکه سوگند خوردن چه جایی در شخصیت او دارد؟ نجیب‌زاده کسی است که اجدادش نامدار بوده و نسل اندر نسل، این خط خونی حفظ شده است. لاتینی‌ها چنین شخصی را «شریف» و ما در زبان انگلیسی آن را «نجیب‌زاده» می‌خوانیم، زیرا تصور ما بر این است که مردی با چنین ویژگی‌هایی، ملایم‌تر، دوست‌داشتنی‌تر، فروتن نسبت به فرودستان و سختگیر بر زبان و کردار خویش است و از رفتار و گفتار عامه مردم به دور است.

این شعر لاتین به زیبایی نوشته:

*Quo major est quisquis, magis est placabilis  
ira, Et facilis motus mens generosa capit.*

---

1. Salviianus

یعنی: مردان نجیب، آنانی هستند که احساساتشان کنترل شده‌تر و ملایم‌تر از دیگران است.

حتی اگر این افراد دچار هرج و مرج شوند، نسبت به آنانی که پست و سخیف هستند، سریع‌تر آرام می‌شوند. چنین فضیلتی در میان خانواده‌ها پرورش می‌یابد. به همین دلیل است که ضرب‌المثلی لاتین می‌گوید:

*for omnis sanguis concolor*

یعنی: خون تمام بشریت از «آدم» نشأت گرفته، پس به همان اندازه نیز به [نجاسات] خون او آلوده است. خون اصیل و خون سخیف، اختلافاتی هستند که به سبب فضیلت و رذیلت در میان آدمیان ایجاد می‌شوند. همان‌طور که فضیلت باعث اصالت گردید، برخی از خانواده‌ها را برتر از دیگران قرار داد. این خط خونی پرافتخار نسل اندر نسل ایشان ادامه یافت. به همین دلیل که فضیلت در بین ایشان بیشتر شد، عزت و سرافرازی هم در بین ایشان افزایش خواهد یافت.

بنابراین سخن و نظریهٔ جروم درست بود که می‌گفت: «من هیچ امر مطلوبی در بین اشراف‌زادگان نمی‌بینم، جز اینکه این افراد مقید به ملزوماتی هستند تا مانع لکه‌دار شدن یا انحطاط خون و شرافت اعقابشان شوند.» دلیل این مسئله هم آشکار است؛ فضیلت و اصالت، همان چیزی است که خون ایشان را از دیگران متمایز می‌کند. به دلیل ارزشی که برای حیثیت خون و خانوادهٔ خویش قائل هستند، خود

را موظف می‌دانند تا از هر چیزی که سبب لکه‌دار شدن شرافتشان می‌شود، پرهیز کنند.

و چه چیزی بیشتر از الفاظ رکیک می‌تواند ایشان را خوار و بی‌آبرو کند؟ اگر گردن اشراف‌زادگان بسیاری به خاطر خیانت به پادشاه قطع شده؛ حال تصور کنید خیانت به شاه شاهان یعنی اهانت به خدا، چه عاقبتی خواهد داشت؟ بنابراین مشخص است که برای یک نجیب‌زاده اصیل، نه سوگند فایده‌ای دارد و نه الفاظ رکیک معنایی، چرا که نه تنها سرفرازش نمی‌کند، بلکه آبرو و شرافت ایشان را از بین می‌برد! (ب) اگرچه راغب هستم به نجیب‌زادگان و اشراف احترام بگذارم، لیکن بر حسب وفای حقیقی باید بگویم که اصل و نسب خانوادگی، به ایشان نجابت و شرافت واقعی نمی‌بخشد، چرا که رذالت‌هایی که در این قسمت عنوان خواهم کرد، نشان پستی و خواری ایشان خواهد بود. چرا که بنده شیطان و شهوت بودن، چنان ننگ‌آور و نجس است که حتی تمام القاب والا و افتخارات جهانی نمی‌تواند آن را بپوشاند. بهتر است از خانواده‌ای محقر بیرون بیاییم و به فضیلت و عزت دست یابیم، تا اینکه از خانواده‌ای اصیل و نجیب، به پستی و رذالت برسیم.

شاید فخر شما در این باشد که به اشاره انگشتی، غلامان و کنیزان بسیاری، فی‌الفور به خدمتگزاری برای شما آماده می‌شوند؛ لیکن، تا به حال از خود پرسیده‌اید: «چه افتضاحی

خواهد بود که اگر شما هم در برابر اشاره‌ای از شیطان و شهوات خویش، مانند همین غلامان و کنیزان باشید؟» اگر تولد جسمانی شما، برای یک بار این فخر را نصیبتان کرده است، فیض [خدا] سه باره می‌توانست شما را مفتخر بسازد؛ فخری بیشتر از تولد جسمانی که داشتید.

حتی اگر در زمینه اخلاقیات هم رشد کنید، برای شما نصیبی ندارد، جز اینکه سخنان شما را آراسته بسازد، حتی این امر هم باعث نمی‌شود که بتوانید به بهشت راه یابید. با این وجود، این امر سبب می‌شود، از دیگران متمایز شده و با توجه به عنصر اشراف‌زادگی، از عامه مردم و افراد پست، بالاتر قرار گرفته و چون ستاره بدرخشید. امیدوارم آن دسته از آقایانی که برای عزت و آبرویشان ارزش قائل هستند، بیشتر از این آزرده خاطر نشده و چه در نظر خدا و چه در منظر خلق خدا، تیره و مکدر نشوند.

ج) با فرض اینکه سخن شما درست باشد و برخی از نجیب‌زادگان، شما را به دلیل اجتناب از الفاظ ناپسند مسخره کنند (چیزی که من باور دارم، به دور از شرافت و نجابت است)؛ در این مورد به ادعای خودتان متوسل می‌شوم، چرا باید تلاش کنید تا اشتیاق ایشان را برآورده سازید؟ چرا نباید در آزادی کامل از گفتار پاک و خالص لذت ببرید؟ با زبانی تهی از توهین و بی‌ادبی. اگر ایشان از آب گل‌آلود می‌نوشند، شما از چشمه گوارا خود را سیراب کنید.

مطمئن باشید که هزاران دلیل بیشتر از آنها دارید تا نجابت و فضیلت خود را ثابت کنید (در حالی که ایشان تنها ادعای نجابت دارند) و اگر به این دلیل از شما می‌رنجد، رنجش ایشان بی‌اساس و به نفع شماست. شک نداشته باشید که در این سواز عالم، رفقای بهتری از ایشان پیدا خواهید کرد. من از دفاعیه منطقی و مناسب ترتولیان<sup>۱</sup> استفاده می‌کنم که در زمان خود به مسیحیان در برابر بت پرستان عرضه کرد: «چطور می‌توانیم شما را بیازاریم، اگر شریک و همسفره با شما نباشیم! اگر با نبودن در نزد شما آسیب ببینیم، این آسیب فقط برای خود ماست؛ [زیرا با بودن در نزد شما] ما از خوشی‌های شما آزرده می‌شویم و شما از ملحق نشدن ما!» شما ای اصیل‌زادگان! شایستگی واقعی خود را باردار کردن و حضور نیافتن در مجالس ایشان نشان خواهید داد، زیرا جامعه بشری نیازی به اجتماع نانجیب این افراد ندارد. این اشخاص، شایسته هر عنوانی هستند به غیر از عنوان نجیب‌زاده. ایشان به خون خود می‌بالند، در حالی که خون پربهای عیسای مسیح را لگدمال می‌کنند؛ ایشان عظمت خود را برتر از کسی قرار می‌دهند که به وجودشان حیات بخشیده است.

من یقین دارم شیطان از بودن در حضور ایشان، بیشتر از حضور در قلمرو خود یعنی جهنم لذت می‌برد، زیرا

---

1. Tertullian

این افراد هم، اگرچه مانند فرشته جلوه می‌کنند اما به سان شیاطین عمل می‌نمایند. [بدانید که] این افراد دلیل کمی برای به رخ کشیدن اصالت خود دارند، چون اینک بدبخت هستند. گناه، جلوهٔ ایشان را کدر ساخته و آبروی آنها را از بین برده است؛ برای این افراد که در کفرگویی از شیطان تقلید کرده و علیه خدا می‌شورند نیز چنین خواهد بود.

د) به آسانی می‌توان اثبات کرد که تبدیل کردن کفرگویی، توهین به مقدسات، فحاشی و استفاده از الفاظ رکیک و نامناسب به مشخصه‌های یک جنتمن واقعی، ننگین‌ترین نشان رسوایی است که کینه‌توزی دشمنانشان می‌تواند برای خدشه‌دار کردن اعتبار آنها طراحی کند؛ چنین توهینی باید از سوی جنتمن‌های واقعی، مورد انزجار و خشم قرار گیرد. حتی اگر دشمن شما کسی را استخدام کند تا شما را بی‌آبرو سازد، هرگز نمی‌تواند با این سرعتی که خود خویشتن را بی‌حیثیت می‌کنید، شما را چنین بی‌حرمت کند. اگر فساد عامل و نشان جوانمردی و نجیب‌زادگی شود؛ آن هنگام باید تمام تفکرات باستان را در مورد نجیب‌زادگی کنار گذاشت! ای آقایان! شما به من بگویید، چه کسی حاضر است القاب افتخارآمیز و شریف و بزرگوارانه را با دشنام و کفر و ناسزا تعویض کند؟ بدین نحو است که شما می‌توانید ناسازگاری موجود را درک کنید؛ برای داشتن بخش اول، باید موارد دوم را رها کنید و یا برای داشتن بخش دوم، باید موارد

اول را رد کنید، که با این اوصاف، من مطمئن هستم شخص عاقل در میان شما، تصمیم سخت اما درست را می‌گیرد. (و من قصد دارم پرسشی واضح از شما بپرسم. این پرسش چنان صریح است که هر عقل سلیمی متوجه آن شده و بدان پاسخ می‌دهد. پرسش از این قرار است:

آیا عقل و وجدان شما گمان می‌برد پس از مرگ، آن زمان که در پیشگاه داوری خدا قرار می‌گیرید، به سان یک نجیب‌زاده در برابر او حاضر می‌شوید؟ گمان می‌کنید به خاطر اصل و نسب خود، بیشتر از بقیه مورد مرحمت الهی قرار خواهید گرفت؛ با وجود اینکه در برابر خدا قاصر آمده‌اید؟

ای دوست! من باور دارم که اگر چنین می‌اندیشی، سخت در اشتباه هستی. باید بدانی آن زمانی که در پیشگاه الهی حاضر می‌شوی، او برای [اصل و نسب] تو هیچ احترامی قائل نیست؛ خداوند شخص گناهکار را محکوم ساخته و ظالم و شیاد، قطعاً به جهنم خواهد رفت (اول قرن‌تیاں ۹:۶-۱۰) و اگر شخصی مورد لعن قرار گیرد، باید بدانی که چه اوضاع بدی دارد.

۹. دفاعیهٔ آخر: این مورد، هم احمقانه و هم بدون منطق است: سوگند خوردن چنان برای من امری عادی گشته که حتی متوجه آن نمی‌شوم، از این رو شکستن این عادت ناپسند را دشوار می‌دانم...

در مورد اینکه این ادعا ممکن است حقیقت داشته باشد،

من نه آن را انکار می‌کنم و نه شک دارم؛ با این حال، با فرض اینکه این ادعا عقلانی و قابل قبول است، اما غیرمنطقی است. آنچه می‌گویید احتمالاً درست است، زیرا گاهی چنان مورد سرزنش قرار می‌گیرید که قسم می‌خورید دیگر هرگز قسم نخورید! اما ای عزیزان! کلاه خود را قاضی کنید، آیا چنین ادعایی، دلیلی برای ناسزاگویی و سوگند خوردن‌های بیجا می‌شود یا نه. آیا عقل سلیم شما قبول می‌کند که یکی از بدترین گناهان، دلیلی برای تبرئه شما در وقت داوری باشد؟ چطور ممکن است مردی به دلیل شرارت بیشتر، بی‌گناه باشد؟ چطور جرات می‌کنید از خدا بخواهید که به گناه شما توجه نکند، زیرا به این گناه عادت کرده‌اید و هر روز و هر ساعت تکرارش می‌کنید! حتی اگر عقل شما چنین اجازه‌ای بدهد، باید بگویم خلاف عقلانیت و خرد جمعی است.

[لطفاً] نگویند که من معیارهای خود را ملاک قرار می‌دهم، زیرا همان‌طور که قبلاً هم گفتم، بحث من بر سر موضوعات رایجی است که بر اساس عقل سلیم بشری، در سراسر عالم مورد قبول واقع شده است. اگر عملی شیطانی باشد، هرچه بیشتر تکرار شود، شدت آن نیز بیشتر می‌شود. ای عزیزان! اجازه دهید با شما صریح باشم، اگر رسم شما بر کفرگویی است، رسم خدا هم لعنت کردن کفرگو است! اگر دائم الخمر و زناکار باشید (و از گناه خود توبه نکنید) با غضب ابدی خدا مواجه خواهید شد. پس، آن زمان که در محکمه مهیب

الهی قرار می‌گیرید که خداوند عظیم و عادل، داور آن است، باید از خود بپرسید: «آیا چنین ادعایی چیزی جز یک توجیه پوچ نیست؟»

[آیا جرات کرده] و در برابر خدا ادعا می‌کنید: «ای خداوند! کفرگویی و بردن نام مقدس تو به باطل، عادت من گشته بود و برایم عادی بود که هر روزه ناسزا بگویم و رسم گفتارم بود! از این رو، ای خداوند بر من رحم فرما و مباد که روحم را به هلاکت ابدی محکوم سازی! زیرا من این عادت را بر خود تحمیل کرده و روا داشتم و همین امر سبب شد که عقل و وجدانم آن را جزئی از بدی و شرارت نداند، بلکه زینت گفتارم بشمارد!» چنین دفاعیه‌ای، به هیچ عنوان دفاعی خوب محسوب نمی‌شود!

یک دزد یا جانی آن زمان که گنااهش ثابت و حکم قصاص برایش اعلام شود، چه دفاعی از خود می‌تواند داشته باشد جز اینکه بگوید: «ای خداوند بر من رحم فرما، بر من رحم فرما!» چنین سخنانی مثل این است که شخص دزد بگوید: «عالی جناب! بنده حقیر، چنان به فسق و دزدی عادت کرده‌ام که پیش از دستگیری، مال دیگران را جزو اموال خویش می‌دانستم!» بنابراین، ای آقایان! شما شنونده محاکمه عادلانه‌ای در مورد گناه کفرگویی، ناسزا و بردن نام خدا به باطل بوده‌اید و حال حکم عقل و وجدان را در این خصوص می‌دانید.

باشد که خداوندگار شما را مدد نماید تا عذر و گناه را کنار گذاشته و بهانه‌ای بر لبان شما نماند، تا این چرخه معیوب را شکسته و خویشتن را اصلاح کنید.

اجازه بدهید این مبحث را با پرسشی ساده خاتمه بدهم: آیا گمان می‌کنید باید بمیرید، یا برای ابد زندگی کنید؟ اگر متقاعد شده‌اید که باید بمیرید، آرزوی مرگی آسان دارید یا مرگی دردناک؟ در واقع، بنده بعید می‌دانم انسانی باشد که مرگ را بپذیرد، اما هر انسانی به طور طبیعی می‌خواهد مرگی آسان و راحت داشته باشد. اگر چنین است، ای عزیزان! آیا اهانت به نام خدا راهی عقلانی است برای داشتن مرگی آرام؟ به کدامین امید از کسی طلب رحمت داری که بازبان خویش، نام او را بی حرمت کرده‌ای؟ [زمانی به یاد طلبیدن رحمت افتاده‌ای که] دیگر برایت فرصتی باقی نمانده و ادامه زندگی بر تو تمام شده است.

این پرسشی جدی است که ارزش تعمق و مجادله درونی در وجدان و عقل خویش را دارد. [حواس خود را جمع کنید] بعضی از شما بیشتر از سایرین در معرض مرگ قرار دارید و ممکن است به شلیک گلوله‌ای عمرتان به سر آید. اگر روزی عمرتان به سر رسید، آیا با بی ملاحظگی می‌میرید؟ بدون هیچ احساسی؟ اگر بدون هیچ احساس و وجدانی بمیرید، به ناامیدی و بدبختی مرده‌اید. اما اگر وجدانی آگاه و بیدار دارید، فراموش نکنید که صدای رگبار چنین گناهی

از صدای شلیک گلوله هم بلندتر است و بیشتر از تیراندازی  
ویرانی به بار می‌آورد.

من پیغام خود را صریح و صادقانه به گوش وجدان شما  
رسانده‌ام؛ و از این رو به خاطر غیرت و وفاداری‌ام برای نام  
خدا و بهر نیکویی شما، پاداش خواهم گرفت. با این حال،  
اگر از اهانت کردن به نام خدا دست بردارید، من به توهین  
و اهانت‌هایی که به خاطر آن بر نامم وارد می‌شود اهمیتی  
نمی‌دهم، اما من به ثمرات بهتری از شما امید دارم.

اگر از خواندن این کتاب کوچک لذت بردید، شما را تشویق می‌کنیم تا مجموعه کامل پیوریتن‌های جیبی را نیز که در «نشر مکاشفه» ترجمه و منتشر شده تهیه و مطالعه کنید. لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این عناوین و سایر عناوین تهیه‌شده در «نشر مکاشفه»، به وب‌سایت ما مراجعه کنید:

[www.mokashefeh.com](http://www.mokashefeh.com)



کتاب «گفتار گناه‌آلود» اثر جان فلاول (۱۶۲۸-۱۶۹۱). فلاول یکی از خادمین و واعظین کلیسای مشایخی انگلستان و نویسنده‌ای برجسته در بین پیوریتن‌ها بود. او تحصیل کردهٔ آکسفورد و از واعظینی بود که در "اخراج بزرگ" سال ۱۶۶۲ توسط پارلمان انگلستان از منصب خود خلع شد، اما همچنان در خفا به موعظهٔ انجیل ادامه داد.

زبان انسان، قابلیت زیادی برای گناه دارد و گفتار ما به اندازهٔ تعداد حروف الفبا احتمال بیان حرف‌هایی را دارد که می‌توانند گناه‌آلود باشند. فلاول در این کتاب، دربارهٔ چند گفتار گناه‌آلود هشدار داده و نشان می‌دهد چطور گفتار ما می‌تواند نمکین و با فیض باشد.



BANNER  
of TRUTH

